

## ترجمه‌های آزاد جمال‌زاده

### مرتضی سیدی‌نژاد

محمدعلی جمال‌زاده نخستین ترجمه‌اش به فارسی را در برلین و در روزنامه کاوه چاپ کرد؛ یعنی در همان روزنامه‌ای که مدتی قبل نخستین داستان کوتاه او، فارسی شکر است، را هم منتشر کرده بود. این ترجمه در شماره دوازده از دوره دوم روزنامه کاوه به سال ۱۳۰۰ ش./۱۳۴۰ ق. در همان سالی چاپ شد که مجموعه داستان او، یکی بود و یکی نبود، هم بیرون آمد.

قهوه‌خانه سورات داستان کوتاهی است از نویسنده فرانسوی برناردن دو سن‌پیر که جمال‌زاده از فرانسه به فارسی ترجمه کرده بود و در همان بند اول به خاطر حضور یک سید اصفهانی در داستان، احتمالاً تعجب خواننده را بر می‌انگیخت:

سورات بندر معتبری است در هند که تقریباً در شصت فرسنگی بمبئی و در شمال آن شهر واقع است. در شهر سورات قهوه‌خانه‌ای بود که بعد از ظهرها غریب و غربای شهر آنجا جمع می‌شدند و در حقیقت پاتوق بیگانگانی بود که از هر مُلک و ملت بدان شهر رفت‌وآمد داشتند. روزی یک سید اصفهانی وارد قهوه‌خانه شده و در گوشه‌ای قرار گرفت.<sup>۱</sup>

جمال‌زاده در همان سال‌های اقامت در برلین، از نخستین کسانی است که دست به ترجمه داستانی پلیسی از موریس لوبلان می‌زند. داستانی که نام آن را کلاغی<sup>۲</sup> گذاشته است و هنوز دوسه صفحه در ترجمه‌اش جلو نرفته‌ایم که با چنین عبارات و تعبیراتی روبه‌رو می‌شویم:

گانیمار سبیل را جویده، تُقی به زمین انداخت و لب و لوجه را به علامت تعجب و تحیر به جلو داد. معلوم بود که از سرّ این کار سرّ به در نیآورده است ولی بی‌اختیار فکر و خیالش رفته بود پیش آرسن‌لوپن؛ آن عیار طرّاری که نامش ورد زبان‌ها بود و در حق او نیز می‌توان گفت «دزدی که بدزدد ز شهان افسر شاهی، وز شب رنگ سیاهی، وز یک

ذره دو قطار، وز یک حبه دو دینار، وز عصفور پر مرغ؛ همان آرسن‌لوپینی که الحق مصداق واقعی این ابیات واقع گردیده بود:

دزدی که نسیم را بدزدد دزد است  
از کعبه گلیم را بدزدد دزد است  
بر فاتحه گر گذارش افتد ز قضا  
رحمان و رحیم را بدزدد دزد است<sup>۳</sup>

پس از این فعالیت‌ها، جمال‌زاده چند سالی دست از ترجمه می‌کشد تا آنکه در خردادماه ۱۳۱۶ نام او در مجله مهر پای داستانی دیده می‌شود به نام قصه رجبعلی یا بیان تکوین عقاید و اوهام. در نگاه اول شاید این داستان نوشته جمال‌زاده به نظر برسد اما چنین نیست. قصه رجبعلی ترجمه آزاد از داستانی به نام بوتوا اثر آنا تول فرانس است. جمال‌زاده احتمالاً از نخستین کسانی است که از اصطلاح ترجمه آزاد استفاده کرده است. اصطلاحی که در پانویشت همین داستان آن را چنین توضیح می‌دهد:

مقصود از ترجمه آزاد مفهومی است که در فرانسه و انگلیسی به کلمه Adaptation ادا می‌کنند. یعنی مترجم در موقع ترجمه معنی متن اصلی و مقصود نویسنده را در مد نظر گرفته و حتی المقدور با رعایت ظاهر و باطن یعنی عبارت و معنی، تصرفاتی در زمان و مکان می‌نماید و مثلاً طهران را به جای پاریس و امروز را به جای چهل سال قبل گذاشته و به اشخاص حکایت اسم و قیافه‌ای که با محیط تازه وفق بدهد داده و به مطالب و نکات حکایت هم تا حدی که محیط تازه ایجاب نماید، نه بیشتر از آن، رنگ و صبغه دیگری می‌دهد؛ بدون آنکه به استخوان‌بندی و ارکان حکایت و طرز و اسلوب متن اصلی دست بزند. گرچه ترجمه آزاد در واقع غیر از Adaptation است ولی چون فعلاً در ترجمه این معنی کلمه دیگری به فارسی به خاطر نیامد و کلمه «ترجمه تطبیقی» سنگین و غیر مانوس بود لهذا مقصود را به همان ترجمه آزاد تعبیر نمود.<sup>۴</sup>

جمال‌زاده در مقدمه داستان، ترجمه آزاد را شیوه‌ای مناسب برای جامعه آن روز ایران می‌داند و این شیوه را به مترجمان جوان نیز پیشنهاد می‌دهد:

از این پس هم‌وطنان جوان در ترجمه آثار بزرگان، اسلوبی قریب به همین اسلوب را اختیار فرموده و تا حدی که به افق ترجمه و اصول آن و با تجارب حاصله در این کار وفق دهد، اسلوب مزبور را پس از تکمیل نواقص و رفع معایب به‌کار بندند تا در پرتو این سعی و اقدام به‌تدریج هم‌وطنان ما استعداد برخورداری از آثار افکار حکماء و نویسندگان خارجه را که با گروه علماء و مخترعین بانیان واقعی تمدن هستند، واجد

گردند و در قِبل پیشرفت‌های زیادی که در این عهد اخیر برای مملکت ما حاصل گردیده، از فقر و مسکنت فکری هم که به اتفاق جمهورِ اهل بصیرت و خیم‌ترین فقرهاست، رهایی یافته و ضمناً به زبان و طرز بیان نویسندگان فرنگی آشنا شده، در مطالعه آثار گران‌بهای آنها که چه‌بسا مشحون به اشارات تاریخی و نکات و دقایق حکمتی و ذوقی خارج از مدار معلومات ما مشرق‌زمینیان است، خسته و آزرده‌خاطر نباشند و چنان‌چه از باده عرفانِ نویسندگان مشهور فرنگی احیاناً لذتی نمی‌برند، نقص را از ساغر نارسای خود بدانند، نه از این سرچشمه فیض که عالمی را سیراب می‌سازد.<sup>۵</sup>

و این گونه است که داستان آناتول فرانس در ترجمه جمال‌زاده چنین سرآغازی پیدا می‌کند:

آقای ادیب خواهرش ماه‌سلطان بیگم را مخاطب ساخته و پرسید: آیا باغچه ایام طفولیت‌مان به خاطرت مانده که گرچه عرض و طولی نداشت ولی در نظر ما دنیای پهنآوری می‌آمد، پُر از گروه جن و پری و دیو و عنفريت؟

ماه‌سلطان بیگم که روی جانماز نشسته و تازه از ادای تشهد فارغ شده بود، فوت مستحب کذایی را به راست و چپ حوالت داده و بدون آنکه نگاه را از مُهر و تسیح بردارد، گفت: این‌گونه چیزها هیچ‌وقت فراموش نمی‌شود، اما بگوئید بینم شما از رجبعلی یادتان می‌آید؟<sup>۶</sup>

چند سال بعد جمال‌زاده به سراغ داستانی از چخوف می‌رود و ترجمه آن را با نام آکل و مأکول در مجله سخن، تیرماه ۱۳۳۴ به چاپ می‌رساند. این بار در مقدمه، معادل جدیدی برای ترجمه آزاد پیشنهاد می‌دهد، هرچند معلوم نمی‌کند که از کجا و چگونه به چنین معادلی دست پیدا کرده است:

تصور می‌کنم ما ایرانیان و کلیه مشرق‌زمینی‌ها، باید از مطالعه آثار چخوف لذت بیشتری ببریم چون که خود را با محیطی که او خلق می‌کند، بیگانه نمی‌بینیم و صدای هموار و معتدل او هزاران پرده‌های خودمانی را در مقابل دیدگان‌مان مجسم می‌سازد و هرچند اشخاصی را که او توصیف می‌کند، اسامی غریب و عجیب روسی دارند، ولی سخنانشان چه‌بسا سخنان خودمانی است و صدایشان آشنا به گوش می‌رسد و اطوار و حرکات و حتی عقایدشان برای ما بیگانه نیست. شخصاً معتقدم اگر مترجم ایرانی با فوت‌وفن ترجمه آزاد و «آداپتاسیون» که شاید بتوان آن را «روسازی» خواند، آشنا باشد، می‌تواند مقداری از آثار چخوف را به طوری به فارسی ترجمه نماید که خواننده اصلاً ملتفت نشود که با یک نفر نویسنده خارجی سر و کار دارد.<sup>۷</sup>

جمال‌زاده به قول خودش با چخوف صمیمیتی بیشتر از دیگر نویسندگان احساس می‌کند و شاید به همین خاطر است که در ترجمه آزاد یا همان روسازی داستان چخوف، جسارت بیشتری به خرج می‌دهد. نتیجه اینکه ترجمه‌اش از داستان را با دو بیت از قائم‌مقام فراهانی به پایان می‌رساند:

حالا که کرمعلی را شناختید آیا باز هم مردم بوقلمون‌صفت را خواهید خورد.  
من که دیگر به این قبیل چیزها ایمان و عقیده ندارم و دیگر فریب این چیزها را نخواهم خورد و در حالی که این ابیات قائم‌مقام خدا بیامرز را زمزمه می‌کردم از اتوبوس پیاده شدم و راه خود را در پیش گرفتم:  
آه از آن قوم بی‌حمیت بی‌دین  
گُردِری، ترکِ خمسه و لِرِ قزوین  
عاجز و مسکینِ هرچه دشمن و بدخواه  
دشمن و بدخواه هرچه عاجز و مسکین<sup>۸</sup>

سال ۱۳۳۲ بود که بنگاه ترجمه و نشر کتاب به ابتکار و زیر نظر احسان یارشاطر پا گرفت و انتشار ترجمه‌هایی از آثار مهم ادبیات جهان را در دستور کار خود قرار داد. جمال‌زاده برای این بنگاه چهار ترجمه انجام داد: ویلهلم تل و دون کارلوس از شیلر، خسیس از مولیر و دشمن ملت از ایسن.

ترجمه نمایشنامه ویلهلم تل از آلمانی به فارسی، نخستین معرفی شیلر به فارسی‌زبانان است. جمال‌زاده این ترجمه را در ۱۳۳۳ انجام داد و بنا به درخواست او، اشعار پرده اول نمایشنامه را نصرت‌الله کاسمی به نظم درآورد. سال بعد این ترجمه به عنوان اولین کتاب بنگاه ترجمه و نشر کتاب در مجموعه ادبیات خارجی منتشر شد و بلافاصله یکی از مفصل‌ترین نقدها در تاریخ ترجمه فارسی را به خود اختصاص داد. نقدی تند و تیز به قلم رحمت الهی در قالب کتابی مستقل با ۱۸۰ صفحه که با ذکر نمونه‌های فراوان نتیجه می‌گرفت تنها قسمت‌های دقیق و امانت‌دار ترجمه جمال‌زاده، همان شعرهای سروده‌شده توسط کاسمی است:

مترجم محترم این کتاب نفیس یعنی ویلهلم تل که آخرین اثر و شاهکار آثار شیلر شاعر نامدار آلمانی است، [...] مطلقاً در کار این ترجمه مسئولیت حس نکرده‌است و اگر مثلاً قرار بود که کتاب حسین کرد شبستری را ترجمه کنند از این بیشتر دقت می‌شد که جناب آقای جمال‌زاده در ترجمه این کتاب دقت و امانت به خرج داده‌اند. [...] جناب آقای مترجم محترم ویلهلم تل قبلاً فرض کرده‌اند که شخص خودشان شیلر هستند و کتاب ویلهلم تل را می‌خواهند به زبان فارسی بنویسند و سپس نوشته‌اند. [...] راجع به

اشعار قسمت اول تل فقیر نگارنده پس از اتمام کتاب بایستی اقرار کنم که از تمام کتاب به مضمون اصلی شیلر نزدیک تر بوده است و باینکه مطابقت عینی ندارد ولی باید از آقای دکتر کاسمی تشکر کرد که اقلأً امانت به متن اصلی داشته‌اند و تقریباً تنها صفحات قابل قبول کتاب همین چند شعر است. [...] اساساً در این کتاب کلاسیک که به زبان فصیح آلمانی انشا شده است، کلمات عامیانه بسیار از طرف مترجم به کار برده شده است که گناهی است عظیم، عیناً مثل اینکه سعدی را بخواهند به زبان دیگری ترجمه کنند و مثلاً با کلماتی که کارگران در موقع آبخونوشی باهم صحبت می‌کنند، آن را برگردانند.<sup>۹</sup>

ترجمه جمال‌زاده از دون کارلوس اثر دیگر شیلر سال ۱۳۳۵ منتشر شد. شاید به خاطر نقد و واکنش‌های ناخوشایند قبلی است که جمال‌زاده تلاش می‌کند در این ترجمه امانتدار باشد و یکی از وفادارترین ترجمه‌هایش را به متن اصلی ارائه دهد:

پرنسس ابولی (دست کارلوس را گرفته با دلنوازی می‌گوید): شاهزاده‌جان، سر دماغ نیستید، غم و غصه‌ای دارید؟ خداوندا، بسیار رنج می‌کشید؟ شاهزاده! در جایی که زمین و زمان، به صد زبان، شما را به عیش و نوش می‌خوانند؛ درحالی که طبیعت شما را از هر گونه نعمت و موهبتی برخوردار ساخته است و جمله لذت‌ها و خوشی‌های عالم برای شما موجود است؛ شما! پسر پادشاهی به این عظمت و بسیار برتر از آن، چون شما کسی که از طفولیت به صفات و خصالی آراسته بوده‌اید که فروغ آن حتی شعاع جاه و مقام شما را تحت الشعاع خود قرار می‌داده؛ چون شما کسی که در مقابل دادگاه بی‌امان زنان که حکم داوری آنان درباره مقام و رادمردی مردان، قاطع و غیرقابل استیناف است، همواره مظفر و فیروز بوده‌اید و هر داوری و فتوایی به هواداری شما منتهی شده است؛ شما کسی هستید که ناخواسته به مراد می‌رسید. شما کسی هستید که در حال سردی، دیگران را می‌سوزانید و چون مشتعل شوید هفت باغ بهشت را بازیچه خود می‌سازید و چون خدایان سعادت بخش هستید؛ کسی چون شما که دست طبیعت سر تا پیش را به مواهبی آراسته که می‌تواند خاص و عام را سعادت بخشد، چگونه بدبخت است؟ ای خدای توانا، تو که هیچ نعمتی را از او دریغ نداشته‌ای، چرا... چرا باید او را از این نعمت عظمی محروم کرده باشی که دیدگانش دلدادگان خود را نبیند و از فتح و فیروزی خود بی‌خبر ماند؟<sup>۱۰</sup>

ترجمه بعدی جمال‌زاده نمایشنامه خسیس از مولیر بود که در ۱۳۳۶ منتشر شد و احتمالاً کم‌دی بودن متن، دست جمال‌زاده را در ترجمه باز گذاشته است؛ نشان به آن نشان که در پرده دوم از صحنه اول نمایشنامه، چنین قراردادی میان شخصیت‌ها به تحریر درمی‌آید:

به نام خداوند دین و مٔان که دهنده است و پس‌گیرنده. حمد و ثنای برون از حد و قیاس خالق بی‌چونی است که هر عزت و ذلتی به اراده او بسته و سرمایه هر سرمایه‌داری در یدِ قدرت و اختیار اوست، وام‌دهندهٔ سریع‌الحسابی که بدون کمترین ربح و تنزیلی به جن و انس و دیو و پری جان و روان داده است و به مصداق فاذا جاء اجلکم لایستأخرون ساعةً و لایستقدمون، به دستیاری پادو و مباشر بی‌عدیل و نظیری چون عزرائیل که مانند طلب‌کاران سیلاخوری گوشش شنوای هیچ عذر و بهانه‌ای نیست، بدون سرِ مویی تخلف و لمحة‌العینی تأخیر و تعویض، طلب خود را در سرِ ساعت مقرر پس می‌گیرد [...] سپس سلام و صلوات، ملائکه و فرشتگانی را شایسته و زینده است که سرایداران عقبی و قپان‌داران عالم آخرت می‌باشند. صلوات‌الله علیهم اجمعین. اما بعد غرض از تحریر این سطور آنکه...<sup>۱۱</sup>

دشمن ملت نوشتهٔ هنریک ایسن ترجمهٔ دیگر جمال‌زاده بود که بنگاه ترجمه و نشر کتاب آن را در ۱۳۴۰ منتشر کرد. جمال‌زاده در این ترجمه که از فرانسه به فارسی انجام گرفته است، سخاوتمندانه از تعبیرات و کنایات و ضرب‌المثل‌های فارسی استفاده می‌کند:

**هاوستاد:** خوشبختانه ز هر طرف که شود کشته، سود درویش است. اگر شهردار حاضر نشود به پیشنهادهای دکتر عمل کند، تمام مردم خرده‌پا با او طرف خواهند شد [...] مطلب همین است و در هر حال آن سبو بشکست و آن پیمان ریخت و از این به بعد ما هر روز صبح به‌وسیلهٔ روزنامه چشم مردم را دربارهٔ ناشایستگی و عدم صلاحیت این شهردار باز خواهیم کرد و اصرار خواهیم ورزید که لازم است مشاغل و مقام‌های عالی را به اشخاصی از دستهٔ آزادی‌خواهان سپرد.

**پیلینگ:** هزار بار شکر، همین‌طور است، بالاخره آفتاب سوزان انقلاب دارد طالع می‌شود.

(کسی با دست به در می‌زند)

**هاوستاد:** هیس، ساکت شو. (به صدای بلند) کیست؟ بفرمایید تو.

(دکتر اشتوکمان از در عقب وارد می‌شود.)

**هاوستاد** (برمی‌خیزد و به استقبال او جلو می‌رود): سلام علیکم، آقای دکتر، ان‌شاء‌الله خیرها خوش است.

**دکتر اشتوکمان:** بله آقای هاوستاد، دیگر مانعی نیست و می‌توانید تمام مقاله را به چاپ برسانید.

**هاوستاد:** ان‌شاء‌الله مبارک است [...]

**اشتوکمان:** مقالهٔ من به منزلهٔ اعلان جنگ است، شب آستن است تا چه زاید سحر.<sup>۱۲</sup>

اواخر دهه سی بود که جمالزاده داستان‌های ترجمه‌شده‌اش را در مجموعه‌ای به نام هفت کشور گردآوری و منتشر کرد. در آغاز این کتاب، او در نوشته‌ای با عنوان مطالبی در باب فن ترجمه شیوه‌اش را بیشتر توضیح می‌دهد:

مترجم باید مطلب و مقصود را خوب بیان نماید و معانی و نکات را هر قدر هم مشکل باشد، فروگذار ننموده با عباراتی که حتی‌المقدور درازتر و مفصل‌تر از متن نباشد و بوی ترجمه ندهد و از حیث فصاحت و لطف و ملاحظت از اصل کمتر نباشد، پردازد. در انجام این امر دشوار مترجم باید ضمناً خصوصیات ادبی متن اصلی را هم از لحاظ زبان حتی‌المقدور مراعات نماید، یعنی اگر مثلاً متن شاعرانه است، ترجمه هم باید شاعرانه باشد و اگر متن به زبان عوام نوشته شده است، ترجمه هم باید بدون افراط و تفریط به همان زبان باشد. مترجم باید برای هر اصطلاح و تعبیر و ضرب‌المثلی معادل آن را در زبان فارسی پیدا کند و حتی اگر احیاناً در متن بیت و شعری باشد، در مقابل آن، چه از ساخته خود و چه از ساخته شاعر دیگری و یا از دیوان شعرای معروف بیت و شعر مناسبی پیدا کند و در مقابل آن بگذارد.<sup>۱۳</sup>

جمالزاده اگرچه در ابتدای نوشته‌اش از امانت‌داری در ترجمه دم می‌زند اما پیش‌تر که می‌رود آن تعهد را فراموش می‌کند:

مترجم باید تا آنجایی که امکان‌پذیر است، حتی‌المقدور معنی متن و منظور نویسنده را در مدنظر بگیرد و با رعایت ظاهر و باطن یعنی لفظ و معنی و با احترام به اصل امانت در ترجمه، پاره‌ای تصرفات مختصر و ضروری را بر خود مجاز شمرد و مثلاً در ترجمه رمان‌ها و داستان‌های روسی برای اسامی دور و دراز روس‌ها که واقعاً گیج‌کننده است، تدبیری اندیشد که خواننده در عین حال قهرمان‌ها را خوب بشناسد و هم در هر قدم با این اسامی دندان‌شکن مواجه نگردد و همچنین بدون آنکه به استخوان‌بندی و به ارکان مهم قضایا دست بزند و یا در طرز و سبک و اسلوب متن اصلی تصرف محسوسی بنماید، تا جایی که مخلاً مقصود نویسنده نباشد و تا آنجایی که با ذوق سلیم و طبع مستقیم جور و موافق آید به داستان و وقایع صیغه خودمانی بدهد و لباس آشنا بپوشاند؛ مثلاً مترجم ایرانی به اشخاص اسامی خودمانی بدهد و جا و محل را عوض کند و به جای آنکه فی‌المثل از فلان کوچه تنگ و تاریک قدیمی پاریس که دارای اسم غریب عجیبی است که حتی گاهی نوشتن و خواندن آن با الفبای ما کار آسانی نیست، بگذرد، اسم یکی از کوچه و پس‌کوچه‌های تهران را بدهد؛ یعنی اساساً مطلب را از خاک فرانسه به سرزمین خودمان منتقل سازد و همچنین به قسمتی از مطالب و اشاره‌ها و کنایه‌ها رنگ‌وبوی خودمانی بدهد و خلاصه آنکه قصه و سرگذشت را «روسازی» کند و به

صورتی درآورد که خواننده ایرانی و لوسواد زیادی هم نداشته باشد (مانند اکثریت کامل هم‌وطنانمان) و از وقایع و حوادث و کیفیات و تاریخ و زندگانی و طرز فکر و اندیشه بیگانگان و ممالک و اقوام دورافتاده بی‌خبر باشد باز از خواندن قصه و آن سرگذشت و یا از تماشای آن نمایشنامه و تئاتر لذت و فایده ببرد.<sup>۱۴</sup>

البته جمال‌زاده شاید در دفاع از ترجمه‌های آزاد خود، این شیوه را نسخه‌ای موقتی برای جامعه ایرانی می‌داند:

بدیهی است که این نظر و عقیده متناسب با وضع کنونی مملکت ماست که اکثریت کامل مردم آن هنوز سواد خواندن و نوشتن ندارند و می‌توان گفت از اوضاع و احوال ممالک خارجه به‌خصوص اروپا و آمریکا به‌کلی بی‌خبرند و اگر ما بخواهیم کتاب‌های فرنگی را همان‌طور که هست تقریباً تحت‌اللفظی که اسم دیگر آن امانت در ترجمه است (و در همه‌جای دنیا اولین شرط ترجمه است) ترجمه کنیم و به دست مردم بدهیم، بلاشک خوانندگان مقداری از مطالب و نکات را (که مربوط به طرز فکر و رسوم و زندگانی مردمی است که خاکشان از جهاتی با خاک ما تفاوت دارد و طرز زندگی و معیشتشان با مال ما فرق دارد و عادات و رسوم و تاریخ و مذهب دیگری دارند غیر از عادات و رسوم و مذهب ما و در محیطی پرورش یافته و بزرگ شده و زندگانی می‌کنند که از لحاظ کیفیات اجتماعی و سیاسی و مدنی با مال ما متفاوت است) نخواهند فهمید یا لااقل درست نخواهند فهمید. [...] بدیهی است که این طرز فکر به مرور ایام تغییر خواهد کرد، یعنی هرچه مردم مملکت ما سوادشان بیشتر بشود و بر اطلاعاتشان درباره ممالک و مردم بیگانه بیفزاید و به مدد سینما و رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها و مجله‌ها و مسافرت‌ها و رفت‌وآمدها و نشست‌وبرخاست‌ها از اوضاع و احوال دنیا بیشتر باخبر و مطلع گردند، از مشکلات مطالعه کتاب‌های خارجی هم به همان نسبت خواهد کاست و انشاءالله روزی فراخواهد رسید که شرایط ترجمه در ممالک ما با شرایط ترجمه در ممالک متمدن دیگر یکسان و یک‌رنگ خواهد گردید ولی فعلاً که هنوز از آن مرحله مقداری به دوریم، تصور می‌رود که مراعات نکاتی را در کار ترجمه باید در مدنظر بگیریم تا عرض خود نبرده، اسباب دردسر و زحمت مردم بیچاره را فراهم نساخته باشیم.<sup>۱۵</sup>

جمال‌زاده در این شیوه از ترجمه به آثار میرزا حبیب اصفهانی و ترجمه‌های او (مردم گریز، ژیل بلاس و حاجی بابا) نظر دارد:

میرزا حبیب اصفهانی مترجم باذوق و حال حاجی بابا در ضمن ترجمه نمایشنامه معروف میزانتروپ از آثار نمایشنامه‌نویس معروف فرانسوی مولیر که آن را به نام



مردم‌گریز ترجمه کرده و به طبع رسانده است، در آنجایی که جوانِ عاشقِ دلباخته‌ای اشعاری می‌خواند که ترجمه تحت‌اللفظی آن از این قرار می‌شود:

اگر پادشاه، شهر بزرگ خودش پاریس را به من بدهد  
و اگر بنا شود که من از معشوقه‌ام جدا شوم  
من به پادشاه هانری می‌گویم پاریسِ خودت را پس بگیر  
چون من معشوقه‌ام را بیشتر از پاریس دوست می‌دارم، ای دل.  
من معشوقه را ترجیح می‌دهم، ای دل.

مترجم زبردست این قطعه را بدین نحو ترجمه کرده است:

گر به یک موی ترکِ شیرازی  
بدهد پادشاه به من شیراز  
گویم ای پادشاه گرچه بود  
شهر شیراز شهر بی‌انباز  
تُرک شیراز کافی است مرا  
شهر شیرازِ خویش بستان باز.<sup>۱۶</sup>

و البته از ترجمه‌های آزاد مترجمان دیگر هم غافل نیست:

سروش هم چنانکه می‌دانید اشعار و ابیات عربی هزار و یک‌شب را به اشعار فارسی ترجمه نموده و از این راه مبلغی بر لطف و ملاحظت ترجمه فارسی الف لیل افزوده است. در اینجا بی‌مناسبت نیست تذکر بدهیم که مقداری از نمایشنامه‌هایی را هم که ایرانیان به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند، به همین سبک ترجمه کرده‌اند؛ چنانکه مثلاً نمایشنامه تارتوف از آثار مولیر را مرحوم ذکاء‌الملک فروغی (میرزا محمدعلی خان) به اسم میرزا صلاح‌الدین به شیوه ترجمه آزاد ترجمه کرده است. [...] از قرار معلوم میر سیدعلی‌خان نصر نیز که الحق او را «پدر تئاتر» در ایران خوانده‌اند [...] در بعضی از ترجمه‌های خود به همین سبک «روسازی» عمل فرموده است؛ چنانکه مثلاً به نمایشنامه معروف مولیر که مرسوم است به بورژواژانتی‌یوم عنوان جناب‌خان داده است. در ترجمه فارسی نمایشنامه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده نیز میرزا جعفر قراچه‌داغی به همین طرز و سبک عمل نموده است.<sup>۱۷</sup>

جمال‌زاده سال ۱۳۴۱ نمایشنامه هرکول و طویله‌های اوجیاس از فردریش دورنمات را با عنوان طویله‌های اوجیاس از آلمانی به فارسی برگرداند و باید او را از نخستین کسانی بدانیم که این نویسنده سوییسی را به خوانندگان فارسی‌زبان معرفی کرد. در این ترجمه از روسازی

کمر استفاده شده و جمال‌زاده به تلخیص رضایت داده است؛ هر چند باز هم با نام‌گذاری‌های عجیبی مثل آدراس کره‌چیان، کارموس پنیرنیا، تیده ارفع‌پور، آگامنون عمیم‌اعلم و کلیستن وسط‌السماء روبه‌رو می‌شویم و در میانه‌نمایشنامه شاهد چنین ترانه‌ای از گروه بازیگران هستیم:

ای هم‌وطنان گند و تعفن خفه‌مان کرد،  
این رشوه و این عشوه و این کوت‌نجاست خفه‌مان کرد.  
ما مرد خداییم، ما اهل دعاییم،  
ما گرچه همه میلیونریم باز گداییم.  
ما اهل کتابیم، ما اهل حساییم،  
گر کاسه و کوزه شکند، دِ بگو به ما چه؟  
گر گردن و پوزه شکند، دِ بگو به ما چه؟  
ما وطن‌پرستیم، ما کشکول‌به‌دستیم،  
ما هپره‌هپو، هوچی و کارچاق‌کن و رقصنده به سازیم،  
حاشا که به‌هیچ‌وجه به مال دگران دست بیازیم،  
العیاذ باللّه، العیاذ باللّه.<sup>۱۸</sup>

آخرین ترجمه‌های ادبی جمال‌زاده دو داستان بلند از کنت آرتور دو گوبینو است به نام‌های قنبرعلی و جنگ ترکمن که در دهه پنجاه، ابتدا در قالب پاورقی در نشریات نگین و بهار ایران و سپس به‌صورت کتاب‌هایی مستقل منتشر شد. این دو داستان را باید اوج آزادی جمال‌زاده در ترجمه دانست، همچنان‌که در مقدمه قنبرعلی مجوز این آزادی را برای خودش، چنین به طنازی، صادر می‌کند:

خواب دیدم؛ نمی‌دانم رؤیای صادقه بود یا رؤیای کاذبه. در حال گوبینو را در همان لباسی که در «نظامیه طهران» پوشیده بود، دیدم که با لبخند، نگران من است. گفتم قنبرعلی را دارم به فارسی ترجمه می‌کنم. خندید و گفت مگر نشنیده‌ای که از قدیم‌الایام گفته‌اند که «ترادوتوره، ترادیتوره». گفتم زبان لاتینی نمی‌دانم. گفت لاتینی نیست، ایتالیایی است و روی‌هم‌رفته چنین معنی می‌دهد که «ترجمه‌کردن خیانت‌ورزیدن است». گفتم پس وای بر من. گفت نترس، چون که ترجمه گاهی هم معنی رستاخیز می‌گیرد و از نوزندگی می‌بخشد. گفتم ترجمه من می‌ترسم زنده‌به‌گور کردن باشد. باز خندید و گفت نترس، کار خودت را بکن؛ تو را مختار می‌سازم که هر بلایی می‌خواهی به سر داستان من بیاوری ولی به شرط آنکه از آنچه نوشته‌ام چیزی نکاهی؛ اما هر چه می‌خواهی به رسم شاخ‌وبرگ بر آن بیفزایی؛ اما باز به شرط آنکه همه بر طبق نظر و ذوق

و سلیقه من باشد. گفتم عجباً که من هر وقت چیزی می‌نویسم و برای چاپ به روزنامه و یا مجله‌ای می‌فرستم مرتباً برعکس تذکر می‌دهم که مختارید هر چه می‌خواهید از نوشته‌ام بکاهید ولی خواهش‌مندم چیزی بر آن نیفزایید؛ اما در هر حال بسیار از شخص شخص شما سپاسگزارم و مطمئن باشید که به دستورتان عمل خواهم کرد. آنگاه مطاع مطاع گویان از خواب جستم و گفتم ان شاء الله مبارک است!<sup>۱۹</sup>

ترجمه برای جمال‌زاده یک تفنن به حساب می‌آمد؛ البته مطابق با اعتراف خودش، این ترجمه‌ها گاهی از سر حسرت و حسادت به متن اصلی هم بوده‌اند:

تقدیر خواسته که من داستان‌نویس باشم و خدا گواه است که به هیچ چیز دنیا حسد نمی‌برم مگر گاهی به یک چیز. توضیح آنکه چه بسا ماه‌ها و حتی سال‌ها می‌گذرد که از آن همه کتاب و رساله و مقاله‌ای که شب و روز می‌خوانم و روز و شب نشخوار می‌کنم، آن قدرها لذتی نمی‌برم و متأثر نمی‌شوم که مثلاً بغض بیخ گلویم را بگیرد و خود را از این دنیا به در بیابم و از خود بی‌خبر شوم و مزه لذت حقیقی را بچشم؛ ولی هر چند به‌ندرت، گاهی هم اتفاق می‌افتد که چیزی می‌خوانم که تمام این احوال و کیفیات را در من ایجاد می‌نماید. آن وقت است که حالم به کلی منقلب می‌گردد و قلبم به تپش می‌افتد و اشک در چشمم حلقه می‌بندد و آرزو می‌کنم که ای کاش چنان فریاد بزنم که دنیا خبردار گردد و تنها در چنین مواقعی است که در خود احساس حسادت می‌کنم و با حسرت تمام می‌گویم که ای کاش من هم می‌توانستم چنین چیزی بنویسم.<sup>۲۰</sup>

جمال‌زاده شاید ترجمه را زمینه‌ای می‌دید برای ردیف‌کردن امثال و اصطلاحات و تعبیرات و ترکیبات فارسی تا به این همه در غربت یاد وطن را زنده کرده باشد. در واقع هر متنی که او را سر ذوق آورده‌است، محملی شده برای هنرنمایی‌های زبانی جمال‌زاده و او متن را نه به لحن و سبک نویسنده بلکه به سیاق خود ترجمه کرده‌است:

باید دانست که مترجم این داستان نیز مانند نویسنده اصلی آن از لحاظ شغل داستان‌نویس است و عمرش را در این راه مصروف داشته است و همین که پای داستان به میان آید مانند نوچه پهلوانی که خود را در گود زورخانه بیابد گاهی عنان اختیار از کفش بیرون می‌افتد و به همین سبب است که در ترجمه داستان گاهی زینت‌دادن متن اصلی را بر خود مجاز و مستحب دانسته، از آن چیزی نکاسته ولی بر شاخ و برگ آن مبلغی افزوده است.<sup>۲۱</sup>

منوچهر انور تعبیری درباره نوشته‌های جمال‌زاده دارد که می‌شود آن را درباره ترجمه‌های او هم صادق دانست:

جمال‌زاده خیلی بی‌خیال اشرفی‌هاش را نثار می‌کند؛ از بابت معلومات فولکلوریک نظیر ندارد، اما از قدر واقعی محفوظاتش بی‌خبر است. [...] در واقع «تیپ»‌هاش را خلق می‌کند که محتویات کشکولش را خالی کنند (و از این بابت شباهتی دارد به شاملوی مترجم، که آبِ نهرِ عریضِ کتابِ کوچه را می‌بست به بعضی ترجمه‌هاش، از جمله، با دست‌ودل‌بازی بیشتر، به دُنِ آرام)<sup>۲۲</sup>

جمال‌زاده را باید از قلم‌های شاخص در ترجمه آزاد دانست.<sup>۲۳</sup> مترجمی که هرچند ذوق و شیوایی قلمش نمی‌تواند به حد و حدود میرزا حبیب اصفهانی برسد اما برخوردش با متن مبدأ امانت‌دارانه‌تر از ذبیح‌الله منصوری است؛ از این‌رو می‌شود از خواندن ترجمه‌های او و ذوق‌ورزی، زبان‌بازی و شوخ و شنگی‌هایش لذت برد؛ اما در عین حال باید مراقب فاصله‌های کم‌وبیش دور ترجمه‌های او با متن اصلی هم بود.

#### پی‌نوشت:

- ۱- برناردن دو سن پیر، قهوه‌خانه سورات، مترجم: محمدعلی جمال‌زاده، روزنامه کاوه، سال دوم، شماره ۱۲، ربیع‌الثانی ۱۳۴۰ق. تجدید چاپ در محمدعلی جمال‌زاده: هفت کشور، نشر سخن، چاپ سوم ۱۳۸۸، ص ۱۵۳.
- ۲- به معنای شال‌گردن زنانه.
- ۳- نسخه‌ای از چاپ اول این ترجمه رؤیت نشد. تجدید چاپ در محمدعلی جمال‌زاده: آسمان و ریسمان، نشر سخن ۱۳۷۹، ص ۳۴۲. در این کتاب، صفحه اول ترجمه با چنین مشخصاتی آمده است: کلاعی لعلی خانم رقا، به قلم نویسنده فرانسوی موریس لوبلان، ۱۳۳۸ ه.ق. (برلن). با توجه به تاریخ ذکر شده، این ترجمه را باید قدیمی‌ترین ترجمه جمال‌زاده دانست ولی تا یافتن نسخه‌ای از چاپ اول آن، فعلاً در این نوشته نیز هم‌صدا با زندگینامه‌های موجود جمال‌زاده از قهوه‌خانه سورات به عنوان نخستین ترجمه او یاد شده است.
- ۴- آناتول فرانس، قصه رجبعلی، مترجم: محمدعلی جمال‌زاده، ماهنامه مهر، سال پنجم، شماره ۱، خرداد ۱۳۱۶، ص ۱۷.
- ۵- همان، ص ۱۸.
- ۶- همان، ص ۱۸ و تجدید چاپ در محمدعلی جمال‌زاده: هفت کشور، نشر سخن، چاپ سوم ۱۳۸۸، ص ۱۱۹.
- ۷- محمدعلی جمال‌زاده: هفت کشور، نشر سخن، چاپ سوم ۱۳۸۸، ص ۲۰۶.
- ۸- همان، ص ۲۱۲.
- ۹- رحمت الهی، اشاره بر ترجمه اخیر فارسی از نمایشنامه ویلهلم تل، بی‌نا، بی‌تا، صفحه‌های مختلف.
- ۱۰- فردریک شیلر، دون کارلوس، ترجمه محمدعلی جمال‌زاده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول: ۱۳۳۵، صص ۱۱۸ و ۱۱۹.
- ۱۱- مولیر، خسیس، ترجمه محمدعلی جمال‌زاده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول: ۱۳۳۶، صص ۸۰ و ۸۱.

- ۱۲- هنریک ایبسن، دشمن ملت، ترجمه محمدعلی جمالزاده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول: ۱۳۴۰، صص ۸۳ و ۸۴.
- ۱۳- محمدعلی جمالزاده، هفت کشور، نشر سخن، چاپ سوم ۱۳۸۸، ص ۲۱.
- ۱۴- همان، ص ۲۲. سال ۱۳۴۵ در مقدمه‌ای که بر ترجمه‌اش از دو داستان بوفلمون و گفتاری درباره‌ی درام از چخوف نوشته‌است، باز هم به واژه‌ی آدائاسیون اشاره می‌کند و می‌نویسد: «افسوس که برای این کار کلمه‌ی مناسبی هنوز نداریم و من مدتی خیال می‌کردم که روسازی برای این کار کلمه‌ی خوبی است، ولی مورد قبول کسی واقع نگردید و ترجمه‌ی انطباقی هم الحاق زیاد دلپسند به نظر نمی‌آید تا طبع سلیم مردم که در کار زبان بهترین اسباب است، چه لفظی را رفته‌رفته بپذیرد و کار را بر نویسندگان و بر فرهنگستان‌ها آسان سازد.» محمدعلی جمالزاده: قصه‌ی ما به سر رسید، نشر سخن ۱۳۷۹، ص ۳۲۸.
- ۱۵- همان، صص ۱۷-۱۹.
- ۱۶- همان، صص ۲۳ و ۲۴.
- ۱۷- همان، صص ۲۴ و ۲۵.
- ۱۸- فردریش دورنمات، طویله‌های اوگیاس، مترجم: محمدعلی جمالزاده، بی‌نا ۱۳۴۱، تجدید چاپ در محمدعلی جمالزاده: آسمان و ریسمان، نشر سخن ۱۳۷۹، ص ۱۲۳.
- ۱۹- آرتور دو گوینو، قنبرعلی، مترجم: محمدعلی جمالزاده، انتشارات جاویدان ۱۳۵۷، دیباچه صص ۲۹ و ۳۰.
- ۲۰- محمدعلی جمالزاده، آسمان و ریسمان، نشر سخن ۱۳۷۹، صص ۳۸۷ و ۳۸۸.
- ۲۱- آرتور دو گوینو، قنبرعلی، مترجم: محمدعلی جمالزاده، انتشارات جاویدان ۱۳۵۷، دیباچه ص ۱۲.
- ۲۲- منوچهر انور، زبان زنده، نشر کارنامه ۱۳۹۸، صص ۲۱۷ و ۲۱۸.
- ۲۳- کریم امامی در همایش ترجمه‌ی ادبی در ایران، ترجمه‌ی جمالزاده از نمایشنامه‌ی خسیس مولیر را در فهرست ترجمه‌های شاخص بنگاه ترجمه و نشر کتاب آورده است. کریم امامی، نقش ناشران در افت و خیز ترجمه‌ی ادبی، از پست و بلند ترجمه، ج ۲، ص ۸۶.